

در آویز داشت غضب نیز باشتعال فرامده گفت جلد را بطلبید یهودی بر حسب و سر امام حسین ضربت
 و گفت یا اباعبدالله من مولا علی ام از دلی که مسلمان شدم اشهد ان لا اله الا الله واشهد
 ان محمدا رسول الله ای سید فردا پیش جدت بر ایمان من گواهی می نیرید گفت اکنون که دانستی که ترا
 بخوابم گشت مسلمان می شوی گفت ای عزیز من این حسین رضی الله عنه فاضلتر نیستم او را فرمودی که بکشند مرا هم بفرما
 که بقتل رسانند و امید می ارم که بحکم المومنین احببه مرا باز مرده شهدای کربلا بر انگیزند و در میان
 ایشان حشر کنند نیز بد حکم گردان آن نو مسلمان را شنید کردند و در کتاب بگردید که ترسائی با بی گری از
 جانب قصیر روم آمده و جهت نیز بد تحفه و هدیه ها آورده در آن محل بود چون سر امام حسین را دید ای از
 دل پر در دگر کشید و گفت ای عزیز من این زمان حیات پیغامبری صلی الله علیه و سلم برسم تجارت بدیده رفیق بودم
 می خواستم که وی را هدیه بدم از صحابه پرسیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چه چیز دوست می دارد
 بوی خوش یا لب است من و نافع مشک قدری عنبر اشوب داشته بخانه وی رفتم و وی در خانه ام سلمه بود
 و جمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم را مشاهده نمودم از رخسار مبارکش چشم مرا روشنی می فرود و دل من را محبت
 گشت بروی سلام کردم و آن عطر بار پیش وی نهادم گفتم این چیست گفتن محقر بدیه است بچه شعله آتش
 پای بلخی نزد سلیمان بن عیث و لیکن بنی اسرائیل حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه گفت نام تو
 چیست گفتم عبد الشمس گفت ترا عبد الوهاب نام کردم و اگر اسلام قبول کنی هدیه ترا قبول کنم من نیک در وی
 فکر می دانستم که آن پیغامبر است که عیسی السلام را از او خبر داده است عیسی نام او جو با نام مرده دارد
 از این نام او نفس جان مرده دارد فی الحال بر دست وی ایمان دردم و بروم باز گشته دین خود را نهان
 داشتم و حالا چند سال است که من با پنج پسر چهار دختر همه مسلمان در میان رومیان می باشیم و وزیر ملک
 روم و بیکس از حال من آگهیست آن روز که در خانه ام سلمه در ملازمت پیغامبری صلی الله علیه و سلم بودم این
 عزیز که بشر بخواری در پیش قوم بنی تمیم کودک بود از در حجره درآمد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بغل باز کشاد
 و او را در کنار گرفته بوسه بر لب نهادن او می داد و می گفت از رحمت خدایم و ربا دانکس که ترا بناحق
 بکش روز دیگر در مسجد پیغامبری صلی الله علیه و سلم بودم این بابر او شکر از و بزرگتر بودیادند و گفتند

ما با یکدیگر گشتی گرفتیم همچو کلام یکدیگر را نتوانستیم افکندن و می خواهم که قوت کلام ما زیادت مستحضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که جانان چه گشتی گرفتن مناسبتی با حال شما ندارد بر روید و هر یکی خطی بنویسد که در آن
بشتر باشد قوت او زیاده تر بود ایشان بر فتنه و هر یک خطی نوشته بیاورند و بدست پیغامبر صلی الله علیه
و سلم دادند حضرت تا علی فرمود و گفت جانان چه نزد پدر خود برید که او خط نیکوی شناسد تا بگوید که خط کدام
از شما بهتر است ایشان بر فتنه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برخاست و من هم بیرون آمدم و میان من
و مسلمان دوستی بود وی را پرسیدم که چرا حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم میان منیرگان خود حکم نکرد و
گفت که خط کدام نیکوتر است مسلمان فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر دو را دوست می دارد و تا فرمود
که اگر گوید خط حسن بهتر است دل حسین ملول شود و اگر گوید خط حسین بهتر است غبار اندوه بر دل حسن نشیند
لا جرم این مهم را حواله به پدر ایشان کردم من گفتم ای مسلمان بفرست یاری برادری و بحق دین اسلام که تحقیق
که پدر میان ایشان چگونه حکم فرمود مسلمان قبول کرد و از هم برگزیدیم روز دیگر که ملاقات واقع شد گفتم
ای مسلمان صبحی که دیر و زیاده تو گفتم که رسید گفتم ای برادر ایشان نزدیک پدر که رفته بودند همان نوع
بر ضمیر منیز حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم گذشته بود بر خاطر خاطر او نیز گذشته حواله به پدر ایشان فرموده گفته
نزد قبول غدار روید تا او چه گوید من که پیش فاطمه رفته اند و بعضی سانسیده که جدا فرمود که بروید و خط بنویسید
خط او بهتر قوت او بیشتر ما خط نوشته خدمت جد بر دیم ما را حواله به پدر کردیم چون که نزد پدر رفتیم ما را بلا زمت فرستاد
و اکنون بیا و در خطهای مانگر برستی حکم کن فاطمه با خود اندیشیده کرده که جدیر کواری و پدرنا را بر ایشان تنخواسته که
دل به یکدلم ملول شود من چگونه کنم پس گفتم که شما می دانید که من خط نمی دانم فاما در عقد خوشتن هفت دانم و از پدر
بر سر شما تا کنم هر کدام که بیشتر چند خط وی بهتر و قوت او کامل تر باشد پس آنگو به برادر ایشان نشان دهم
سه گوهر بر حیدره حسین سه گوهر بدست آورده فی الحال آنحضرت غرت بجبریل امین فرمان رسید که زود بر من
رو و بر و بال با فر خود یکدانه گوهر را بدو نیم کن تا هر یک نیمه بر چسبند و دل به یکدلم اند و مکن نگردد جبریل بفرمان
ملک جلیل یکدانه گوهر را بدو نیم کرده و هر یک از شاهزادگان سه گوهر و نیم بر حیدره اندامی نیز از این سخن فهم
می شود که مصطفی صلی الله علیه و سلم و مرتضی و زهرا و غبار غم بر دل ایشان روانی داشته اند و حضرت خداوند

نمی خواسته که بچکدام ملول شوند من در روم شنیده ام که کسان تو یک برادر را زهر داده اند و شربت الهام چنانچه
 و هفتاد و دو پاره جگر از وی برآمده و من می بینم که سر این بیکر با هفتاد و دو سر در نظر تو نهاده اند و ای بر حال تو و
 متابعتان تو **نظم** ای ناکسان نسبت فرزند مصطفی باشد هیچ وجهی و این چنین کنسید
 بر خلق نشسته دین تیغ کین نسید | در خاک خون نهاده رخ نازنین | چون سخن بدینجا رسید غریب از حاضر
 مجلس آمدنیزید تیر رسید گفت ای عبدالمکمل را بر من می شورانی و رعیت را با شوب می آری اگر نه آنست که تو
 رسول قیصری و الا فی الحال ترا بسیارست می رسانم عبدالمکمل گفت ای بی شرم نا انصاف حرمت رسول
 می آری حرمت رسول کبر فروعی گذاری نیرید بانگ بر ملا زمان زد کاین مرد را از مجلس بیرون برید
 وی را بیرون بردند و روزی با خبر رسید بود فرمود که بعضی از زنان ایاریه تا سخن گوئیم ام گلثوم و زینب بن
 العابدین پیش آمدند زینب که چشم بر سر برادر افتاد فریاد برداشت که واجد کاه و محمد کاه پسوی نیرید
 کرد که هیچ می دانی که چه می کنی زنان خود را در پیش ده نشانده و دختران محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و پیش خلق بداشته ام که در وقت بازخواست از عهده این عمل چگونه بیرون آئی نیرید بر خود بزرید و پرسید
 این چه گستاخت گفتند خواهر حسین است دختر فاطمه زهرا تا گاه ام گلثوم بر پای خواست و گفت اجازت ده تا
 سر بر دارم بردارم و دیدار باز پسین می بینم دستوری یافت بر حسب و سر امام حسین برگرفت و لب در آب
 لب می نهاد و بیوشش سر بر آورد و گفت ای نیرید امید می دارم که درین دنیا راحت نه بینی چنانچه
 در ریخ افکندی نیرید گفت این سخن دراز زبان هم خواهر حسین است گفتند آری این ام گلثوم است گفت ای ام
 گلثوم چون دیدی که خدای ظن شما را بدروغ کرد و آنچه بر ما فکر کرده بودید بر شما واقع شد ام گلثوم فرمود که خدا
 منافقان را دروغ گوی خوانده که ان المنافقین لکاذبون و بر ایشان لعنت کرده و وعده خدا
 فرموده که و یعدن بالمنافقین و المناققات و بعد از آن بیت پنجاهم صلی الله علیه و سلم از کرب
 و اتفاق مبرا و معراند نیرید از روی بگردانیده توجه بزمین العابدین کرد و گفت این کودک کیست علی
 بن الحسین گفت من شنیدم که علی بن الحسین کشته شده گفتند وی اسیر بود علی اکبر و علی اصغر کشته شدند و این
 علی وسط پیار بود و او را گرفته آوریدیم نیرید گفت ای صبی می دانی که پدر تو خواست که بر منیر با خطبه بنام او گفتند

و مسند خلافت مقام او بود شکر خدای را که بمقصود نرسید بنی العابدین گفت ای نیریز این منبر را پدران
مانند اند یا پدران تو خلافت از پدران ما زیبا تر بود که در راه دین جهادی کردند یا از پدران تو که پدر
الهی شرک می آوردند ما هم ما تو در قیامت پسریده خواهی شد و سید علم الدین ظلمو ای منقلب

بنقلبون **قطع** روزی که اندر و جگر از هول خون بود حکام را الوای عمل سزگون بود

ای از برای دنی دونه دین اندیشه کن کس حال تو آن وز چون در نیریز این سخنان در غصبت و شرمی

را گفت این بیرون برو سرش بزن و پیش من آری رنگ دست علی بن الحسین گرفت ام گفتوم حبیب دود

در روی زد و گفت پسر زاده همد دست ازین کودک بدار و الله هیچکس نماند است که دختران محمد را صلی الله علیه

و سلم محرم باشد الا این دگر پس این بیت انشا کرد **شعر** اتاد يك يا جده يا خیر قل

حسینك مقتول و نسلك ضایع چون نیریز این بیت استماع کردند زه بر اعضای می افتاد و فرمود

مادرست از روی استند نزدیک خودش اند و در پهلوی پسرش بنشانند گفت یا علی پسر من در سن پنج نزدیک

توانی که با و گشتی گیری امام زین العابدین گفت کا گشتی سهل است هر یکی اگر دمی به تا در نظر تو محار

ا کنیم و هر که غالب آید مغلوب آبکشد و تو ماشا کنی راوی گوید که درین محل تقاره شام فرو کوفتند پسر نیریز

گفت ای پسر حسین این بیت پدر من است نوبت پدر تو کجاست امام زین العابدین فرمود که زمانی تا مل کن

تا جواب تو باز دهم ناگاه آواز تقاره فرو نشنیدن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین گفت ای پسر

نیریز اینک بیت جد و پدر من است که می نوازند تو بنوبت پنج روزه غره مشو که درین سرای قالی رع

هر کسی پنج روزه نوبت اوست اما نوبت دولت تا قیام قیامت باقی است در دار الضربا ماست

سکه سعادت بر نام ما خواهند زد و بر منابر عزت و کرامت خطبه فضیلت بنام ما خواهند خواند بیت

تا دور روزگار بود دور دور است تا نام کاینات بود نام نام است پسر نیریز خا مشوش حاضران از

نفحات شاهزاده زمین مان متعجب ماندند و میان نیریز و امام زین العابدین مباحثات بسیار واقع

چنانچه ذکر آن بطول می انجامد لقمه سخن بجائی رسید که علی بن الحسین گفت ای نیریز جبرئیل در خانه

فرود آمد و در خانه شما آیت تطهیر در حق نازل شده یا در حق شما لزوم سورت ذوالقرباد در باره ما شد در باره

شما همچنین می‌گفت تا عرش بریزید افتادیم بی ازین سخنان بروی طاری شد گفت یا بن الحسین ازین حاجتی
 بخواه تا روا کنم گفت قاتل پدرم را بمن ده تا بکشم نیز دیدم داران کوفه را طلبیده گفت که حسین را اگر کشت
 گفتند خولی بن نیزید نیزید بفرمود تا او را حاضر کردند پرسید که حسین را تو کشتی چون خولی سیاست
 بن ملک را دیده بودی رسید و گفت حاشا مرا بکشتن چرا گفت پس کشتی گفت سنان بن انس او را
 آواز دادند و پرسید که تو کشتی حسین را گفت لی لعنت بر قاتلان حسین باد نیزید تنه شد گفت او را که
 کشته است گفتند شمر ذی الجوشن و کس نتاود تا شمر را آوردند پرسید که حسین را تو کشتی گفت معاذ الله
 گفت همه مردمان متفقند بر آنکه او را تو کشته گفت اینان دروغ می گویند غضب بر نیزید مستولی شد پرسید که
 پس او را که کشته شمر گفت من است بگویم که حسین را که کشته آنکه قبایل عرب را جمع کرد و در بیت المال
 بکشد و لشکر را اسب سلاح و نفقه و خلعت داد و گفت بروید و با حسین حرب کنید نیزید را انفعال عظیم
 داد گفت برخیزید لعنت خدای بر همه شما باد آنکه روی بامام زین العابدین کرد که حاجت دیگر طلب کن
 گفت سر پدرم را بمن ده یا سرهای دیگر تا ببرم و به تنهای ایشان ملحق سازم گفت این حاجت تو رواست
 حاجت دیگر بخواه گفت مرا یا اهل بیت من اجازت فرمای تا بدین روم و بر سر روضه جد بزرگوار خود صلوات
 الله و سلامه علیه لطاعت معجرات مشغول شویم گفت این مراد هم حاصل است از روی دیگر بخواه گفت
 روز آدینه است مرا اجازت فرمای تا بر منبر روم و خطبه بخوانم نیزید گفت این آرزویت نیز برابر و خطابت
 با تو گذارم اما چون روز دیگر شد نیزید از وعده خطابت امام زین العابدین پشیمان شده خطیبی فصیح
 را مقرر کرد که خطبه بخواند و منادی کردند که هر کس مسجد جامع حاضر آید چون مردم نماز آدینه حاضر شدند و
 خطیب بر منبر رفته بستانش آل یوسفیان زبان بکشد و در مذمت آل ابی طالب مبالغه بسیار نمود و بطعن
 حسین را بیان کرد و حقیقت و ادبیت نیزید را عیان کرد زین العابدین بی طاقت شد خود را نگاه نتوان
 داشت آواز داد که یا شامی بنش خطیب قوم انت ای مرد شامی خطیبی تو مرا این قوم را خدا
 مخلوق است خط خالق اختیار نموده و دین ابد نیادون بل کرده مشغولی | تپی روی نفس هوامی کنی
 راه حق نیست خطای کنی در حق اختیار کنی سخن | مدحت اشتراد ای کنی آل عبا از همه فاضلتر اند

زمزمین قوم چرامی کنی پس می یزید کرد که بوعده که مراداده و خاک و دایم عهده می بسته از فرست
 خود او را کنی اجازت ده که بر منبر روم و جهان خطبه که رضای خدا و رسول ان باز بسته باشد بخوانم و کلام
 که مستمعان سنیانی او گشته مثاب با جور شوند ادا کنم یزید گفت بر منبر رفتن حاجتی نیست هم اینجا بای
 ایستاده سخن که خواستی بگو ای اهل مشرق بغض آنکه دو اشرف شام پریای خود استند و در خواست نمودند که
 می خواهیم که الفاظ و عبارات اهل حجاز بشنوم و بینیم که فصاحت و بلاغت حجازیان تا چه مرتبه است
 یزید گفت که ای اهل شام این سپهر از بنی هاشم است و ایشان افعی عربند مبادا که چون بر منبر رود اهل
 ابوسفیان را فضاحت سیار و بنی امیه را سخنان ناسزا گوید اگاه بر گفتند او خرد سال است چه توانید گفت
 ما راهوس است که از جد خود سخن نقل کند که در آن ما را موعظه و تذکری بود نیز دالتا سحرش رکان از دست
 کرد اجازت داد شاهزاده بیلالی منبر برآمد و خطبه مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی
 علیه و سلم ادا فرمود بروحی که سهام او با هم فصیح شیرین زبان بهدف تعریفان نرسد و بصا بر ظاهر
 بلغای زیبا بیان با سراز توصیف آن راه نیابد بدایع الفاظ و دلکشای آن چون ردایع مسائل
 اهل این بر غوامض بلاغت محتوی و حقایق معانی جان قرایش مانند دقایق دلائل ارباب یقین لطایف
 براحت و فصاحت عقل و منظوم نظم الواسع کلماتش جوهر عالم کیر | ظرایف سخنانش حج ماه نور افرا
 بدین لطافت و غلبه ادا کرده کسی | سپاس از دروا و صاف خواجهدروی | و بعد از حمد و صلوات موعظه فرمود
 که همه دلها از تاثیر آن نرم و مجموع سینها از تصرف آن گرم شد پیت | غلام آن سخنانم که آتش افروز
 بطوطیان خرد نامه حق آموزد | و پس از آنکه دیدهای شکبار و دلهای بالی آرام در قرار شده بود فرمود
 که اهل شام هر که مراد اند و هر که ندانسته باید که بدانند انا بن رسول المختارنا بن المصطفی
 سید الاخیار منم صاحب معراج و خداوند تاج و دواج منم فرزند مرا کبالبیاق و افضل همه
 پیغامبران باتفاق منم سپهر مسافر سبحان الذی اسری و مجاور حرم کان قاب قوسین
 و ادنی منم بهر خطیب فاو حی الی عبد لا ما و حی و عند لیب گلشن علم شد ید القو
 منم سپهر خواجہ ثریب و بطحا و صد رسند اجتبا و اصطفانم بهر حبیب حضرت که یعنی محمد رسول الله صلوات

وسلامه علیه منم پسر شمسو رضاهل ایتی و شهریار تختگاه لافتی منم مفتاح خزانه انامدینه
 العلم و علی بابها منم پسر صاحب مناصب و منظر عجایب و منظر غریب یعنی علی بن ابی طالب رضی الله
 برگاه که گفتی انا بن غریب از خلق برآمدی بعد از تعریف جدین فرمود که منم پسر دختر خیر المسلمین سیده نسیان
 العالمین منم پسر گوهر درج فاطمه بضعة منی و اختر برج من اذ اها فقد اذانی منم پسر در سادات
 و شفیع عرصه عرصات بتول عذرا یعنی فاطمه زهرا منم فرزند سبط رسول قره العین بتول امام مسموم محسن
 یعنی امیر المومنین حسین منم فرزند شهید مظلوم و غریب مهموم نور دیده مصطفی سرور سینه مرتضی مبتلای مهدیان
 کرب و بلا یعنی حسین شهید کربلا درین محل خروش و فغان برخاست و از آواز گریستن مردم غریب و در شهر
 و مشق افتاد نیزید ازین غلغله تبر سید و از بیم غوغای عام بر خود بلیزید و مؤذن را اشارت کرد تا بانگ
 نماز بگوید و سخن ازین العابدین منقطع گردانند مؤذن برخاست و گفت الله اکبر امام زین العابدین
 فرمود که نعم لا شیء اکبر منه مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله امام گفت نعم
 شهد بها الحی و شعری و دمی و بشری مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول
 الله زین العابدین عماما از سر برداشته نزد مؤذن افکند و گیسوهای مشکین بریشان کرده گفت
 ای مؤذن بحق این محمد صلی الله علیه و سلم بر تو سوگند که یک زمان توقف کن مؤذن خاموش گردید
 روی به نیزی آورد که ای پسر معاویه خاین رسول کریم جد تو بود یا جد من اگر گوئی که جد تو بوده دروغ گوئی
 و همه عالم داند که دروغ گفتی و اگر گوئی که جد من بوده که علی بن الحسینم پس ترا چه چیز بران داشت که بدرم
 که بتبرین عترت این حضرت بود بغرمودی تا شهید گردند و مخدرات سر اوقات عصمت طهارت را چون
 اسیران بلده ببلده بگردانیدی و مرا یتیم ساختی و رخنه در دین جدم انداختی و با این همه کلمه گوئی و روی
 بقبله می آری و شرم نمی داری پس دست کرد و گریان جامه بدرید و گفت ای مردمان بجهنم است
 از شما که جدا و پیغامبر بوده باشد غیر از من فریاد از مردم برآمد و گریستن بر اهل دمشق افتاد و بعضی پیش
 شدند و قیامتی در مسجد طابع پدید آمد نیزید بر پای خاست و بانگ بر مؤذن زد که قامت بگویی پس قامت
 گرفته شد و نماز گزاریدند و مردم در غلغله آمدند و دیدند در عوام افتاد نیزید تبری کرد که مردم را با صلاح

آرد و جمعی ساخته همه اکابر شام را طلبید و بفرمود تا شمر و امرای کوفه را حاضر کردند و سخنان درشت بروی ایشان گفته برایشان نفرین کرد و گفت من از اطاعت شما بدون قتل امام حسین راضی بودم و اگر نه او را زنده می آوردم من حق خدمت او بجای می آوردم لعنت بر سر هر جانبدار که با چنین امری اقدام نمود و مرا در عراق و شام بدنام کرد و در تاریخ العالم آورده که نیرید این سخنان بجهت آن بزرگوار می رانده که مردم بر قتله امام حسین و اصحاب و نفرین می کردند و نیز پدر را توبیخ و سرزنش می نمودند چه این کار نه آسان

نه باز سچ است ناحق سر بریدن شمر یاری
نه سهل است از عطشش مرده کردن بهاری
نه آسان است کردن بر سر نیزه سر شامی
بوقت قتلش از هر ذره آواز سینه آمد
در کنز الغرایب آورده که نیرید اهل بیت را در درون

کاری است و این عمل سهل کرداری **نقطه**
که بودی حضرت روح الامین گهواره جنبانش
که از باغ رسالت رسته شد سر و خرامانش
که دادی بوسه سلطان رسل بروی خدانش
که نفرین خدا بر شمر و بر انصار و اعوانش

کو شک خود جای مقرر ساخته بود و امام حسین رضی دختری داشت چهار ساله و بسیار او را دوست داشتی و او نیز پدر را بغایت دوست می داشت و تا پدرش شهید شده بود و ایم می پرسید که این ابی کجاست پدر من می گفتند بجائی رفته است و او را با انواع تسلی می دادند و او را بیدار پدر اشتیاق عظیم بود درین وقت که در کو شک نیرید بودند شبی این دختر پدر را در خواب دید که او را در کنار گرفته از غایت شادی بیدار شد و پدر را ندید شوقش زیاده گشت و آغاز اضطراب کرده فغان در گرفت حال پرسیدند گفت حالی می دیدم که در کنار پدر نشسته ام چون چشم باز کردم او را نمی بینم مرا بگوئید که پدرم کجاست که مرا پیش ازین طاقت فراق نمانده و هر چند می گفتند ای دختر صبر کن و شکیبائی پیش گیر جواب می داد که **بیت**

بچشم مرا ناب شکیبائی نیست | طاقت روز فراق و شب تنهایی نیست | یا پدرم را پیش من آرید یا مرا پیش
پدر فرستید چون این بیت این سخن بشنیدند یکبار فریاد از نهاد ایشان برآمد و خروشش در گرفتند نیرید از
خونگای ایشان از خواب درآمد و کس نشناخت تا خبر گیرد که اهل بیت را چه واقع شد ایشان صورت واقعه را
گفتند و خبر نیرید رسید که دختر امام حسین رضی پدر را در خواب دیده و برای بیدار پدر بطاعتی می کند نیرید

بروید و سر پرش بدو نمایند شاید تسلی یابد نیرید آن سر را در خانه خاص و نگاه می داشت خادمان نیز در آن
سر را بطریق همین نهاده و منتهی از رسیدن بر آن افکنده نزد اهل بیت آوردند و گفتند نیریدی گوید که سر پر را
بدو نمایند شاید که او را تسلی بدید آید اما چون طبق پیشین می نهادند پرسید که این چیست گفتند آنچه می طلبی این
همین که منتهی برگرفت سر می یابد بر آن طبق نهاده آن سر را برداشت و نیک در آن نگه داشت سر پر خود را
دید آن از سینه بر کشید و روی در روی پدر را لب و لب خود بر لب وی نهاده فی الحال جان بداد و دیگر
بار اهل بیت را تعزیت امام حسین تازه شد و مشیت تجدید پیروز غزل

بار دیگر ماتی در خانه ان انداختی	ایران همی پروردی ز درمائی بلا	برق حسرت در زمین در زمان بند
شورش در روزگار انس و جان دشمنی	آتش ز خرمین سیر و جوان انداختی	نیرید چون ازین حال خبر یافت

ایشان را تعزیت رسانید و ام گلتوم اجازت طلبید که در خارج کوشک بمنزلی رود و تعزیت اهل بیت بدار
و اجازت یافته بمنزلی که جهت ماتم مقرر کرده بودند تشریف فرمود و زنان اکابر تعزیت وی حاضر گشتند و
مرثیه که در احوال اری اهل بیت و خواری شهید گفته بودی خواند و خاتونان عرب آب ز دیده می پاشیدند
و از غم اهل بیت می زاریدند و یک بیت از قصیده ام گلتوم این شعر مانت رجال و افنی الموت ساقا

و زادنی حسرة من بعد لوعاتی غزل

رفتند غم زان زغم خوار بماندیم	آزاد شدند از غم این دانا گاه و ما	فریاد که بی مونس و غمخوار بماندیم
افکار شد از غم دل ایشان برفتند	مانا که کنان بادل افکار بماندیم	در محله گفته گرفتار بماندیم
افسوس که در حسرت دیدار بماندیم	عیسی بود طیب همه دلها	در خاک بختند رخ از ما برفتند
	بگذشت همه بادل افکار بماندیم	بگذشت همه بادل افکار بماندیم

و در روایت ابوالمؤید چنان است که نیرد اسباب سفر اهل بیت ساخته همه را جامه داد و زاراه چنانچه لایق باشد
تعب بنمود و نعمان بن بشیر را مقرر کرد تا باسی سوار کمل در ملازمت ایشان باشد و در محافظت ایشان بسیار
بسیار کرده بجانب مدینه روان ساخت و امام زین العابدین سر پر نیز رکوار با سرهای دیگر فر گرفته بیامد
بکربلا در بیستم ماه صفر سر آن سرور بدن طهر انتظام یافت و سرهای شهدای دیگر را بدان ایشان پیوست
و در آن راه نعمان بن بشیر در ملازمت اهل بیت هیچ دقیقه فرو نگذاشت قاعده تعظیم و احترام ایشان کما

پیغمبری داشت نزول داشت حال اهل بیت بر موجب خواه ایشان بود هر جا خواستندی نزول فرمودندی و هر
 گاه اراده کردندی رحلت نمودندی و در وقت فرود آمدن و سوار شدن اهل بیت ملازمان نعمان و دوسرین
 تا ایشان را حجاب نمودی و بمشابه ادب ایشان نگاه داشتند که چون قریب بمدینه رسیدند امام گلشوم باز گفت
 ای خواهر حقوق نعمان بر ما واجب گشت و ما هیچ چیز نداریم که بوی دهم زینب فرمود که صدق است راستی
 صالناشی نیست تا چیزی الا حلینا مگر آنکه زیور را و پیرایه ای که ما را هست فرستیم پس آن پیرایه
 از دست و گوش و گردن و انگشتان بیرون آورده بدو فرستادند و عذرخواهی نمودند که این بعضی از جرای
 خدمت تست در دنیا و باقی با دوش حسن مصاحبت تو در قیامت تو خواهیم رسانید پس نعمان مطلقا چیزی
 از آن قبول نکرد و همه را پیش ایشان فرستاده پیغام داد که اگر چه همراهی ما بشما بفرمان نیرید بود اما رعایت
 شما بفرمان از اغراض دنیائی واقع نشد بلکه برای خوشنودی جدبزرگوار شما کردم و بجا آنکه خدمت قبول
 اهل بیت نبی صلی الله علیه و سلم افتاد و من بشکراین نعمت چگونه توانم کردن و سپاس از می این مهمبت نامزد
 من شده چه نوع بجای تو انم آورد بیت **الله که از یآوری بخت بلند** بچنین منصب شایسته شدم و بتمند
 اهل بیت او را دعای خیر کردند و ایشان را بمدینه رسانیده باز گشت اما راوی گوید که چون اهل مدینه خبر آن
 اهل بیت شنودند فغان از ایشان برآمد و لاد معاجرو انصار از صفار و کبار حتی زنان و کودکان ایشان
 قرین ناله و زاری و رفیق گریه و سوگواری با هم در اضطراب و بیقراری با استقبال ایشان بیرون آمدند و
 چون امام زین العابدین را با دختران امام حسین و خواهران شاهزاده کونین بدیدند بدر دهن و سوز و غم
 در خاک غلطیدند و بادیده گریان و سینه سوزان مضمون این کلام بسبع اهل بیت می رسانیدند **مثنوی**
 عالمی اجان درین ماتم بریشان **خانه دلها ازین اندوه ویران گشته** | آفتابی ز مدینه رفته سوی کربلا
 یابی کرب بلا در خاک نهان گشته است | **چشم ما چون خورش در خون در گشته عرق** | حال ما مانند گیسوش بریشان گشته است
 در زمرة الریاض آورده که هیچ نوبت در مدینه حضرت رسالت جبرعی و فرعی افتاده که مردم کمان برده اند
 قیامت قایم شده اول آن در که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در حربه بود که شیطان نذاورد داد که الا
 ان محمد قد قتل خروش و فغان از زن و مرد برآمد چنانچه محمدان حجرات رسالت صلی الله علیه و سلم

و بنات با ششم و تولد خدای اختیاری بجانب احد روان شدند و ششم ازین حکایت موقوف گردیده و دوم روزی که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ازین حجره فانی متوجه ریاض رضای سجای شد و بکس نبود از اهل بیت که در غم و غصه الم و ماتم بودیم وقتی که خبر شهادت مرتضی علی از کوفه با سماع اهل مدینه رسید فغان برکشید و گویند ماتم پیغمبر صلی الله علیه و سلم تازه شد چهارم زمانی که امام حسین رضی عنایت مکه کرده بود و داعیه کوفه داشت و خواهر بود دختران را می برد و اهل مدینه را و داعی می کردند پنجم در محلی که اهل بیت از شام در رسیدند و اهل مدینه استقبال نموده تعزیت در گرفتند اما اهل بیت که بدین رسیدند از گرد راه برونده مصطفی صلی الله علیه و سلم رفته با و از سوز از جگر چاک چاک نغمه برکشیدند که واجدای و امجدای و اسیدای و یتیمان خواندند و توئم غریبان دودمان توئم سوزان و گریان از غم فرزندان توئم محنت کشیدگان با و یهجران توئم مظلومان صحرای درد و بلائیم مجوران بیابان رنج و عنایتیم لگد کوب جفای کوفیان بیوفائیم از دره خنجر ستم نامیان بی شرم و حیائیم تشنه لبان آب فراتیم گریزان دگان عقبات عقوباتیم سلام فرزند دلبند تو آورده ایم و از شرارت شرار پناه برونده عرش اشتباه تو آورده ایم **مثنوی** یا رسول الله بر از روضه سرتابگری

اهل بیت خویش تن از او بیمار و خیرین در بلای دشمنان پس گفتار آمده کس بیاد در جهان هرگز گرفتار چنین

اهل بیت اینجا گریان و نالان که ناگاه ام سلمه رضی الله عنها از حجره طاهره خود بیرون آمد و غریبان و نالان شیشه خاک کربلا که خون شده بود در دست گرفته و دختر امام حسین را که بیمار بود در دست بگیر گرفته چون اهل بیت مادر و ممان را دیدند و آن خاک خون شده را مشاهده کردند و در دوسوز ایشان متضاعف و مترادف شد دختران امام حسین و خواهرانش ام سلمه را در کنار گرفتند و دختر شاهزاده را بر شش بسیار کردند بیان این تعزیت که بر سر روضه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم واقع شد از سر حد تقریر تجاوز است اما وادانی مدینه درین ماتم تمییم و خواهر و عوام ازین مصیبت در اندوه عظیم بیت **مطلقا در جهان کون فضا**

کس چنین تعزیت ندارد یاد ام سلمه اهل بیت را تسلی بسیار داد و که مانی را که از غم امام حسین می گرفتند وعده ثواب بسیار فرمود و گریه برای امام حسین ثواب بی غایت دارد چنانچه قبل ازین گذشت که اگر یتیم و گریانیدن موجب دخول بهشت است در عیون اهل رضاند که بخت که سپهر و عیال خراعی روایت کرده

که چون پدرم را وفات حاضر آمد ز بالش بست شد و رویش سیاه گشت من ازین واقعه تبریدم و این صورت را از مردم پوشیدم و گفتم تا او را نهان بپوشند و دفن کردند و من از رحبت وی بسیار ملول و محزون بودم شبانه وی را در خواب دیدم که باروی روشن جامه سفید نیکو پوشیده گفتم ای پدر حق سبحانه و تعالی با تو چه کرد گفتم مرا پیام میزدی گفتم بوقت مرگ علامات عجب بر تو پیدا آمد گفتم آری سیاهی روی و گریختن از من از آن بود که خمی خوردم و چون مردم مرا بقتل اندر آوردند همچنان باروی سیاه و زبان گنگ بود ناگاه دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیامد و گفت و عیلت توئی گفتم آری یا رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت بخوان آن مرثیه که در حق شهیدان اهل بیت گفته میخواند شعر لا اهلک الله من لدن حضرت محمد و آل محمد مظلومون قد قهرنا تا آخر این ابیات می خواندم و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم می گریست چون شعر تمام کردم فرمود که نیکو گفته و مرا شفاعت کرد تا بخشیدند و این جانیه رسول خداست که در بردارم و ازین خبر معلوم می شود که گریه بر حسین مظلوم موجب جزای جبریل است مشغولی

او دیده که بر شهید گریه باشد اشکبار یا بد از نور سعادت و شنی روز شمار از عقیق تشنه شاه شهیدان دکن گوهر اشکی ز بحر دیده خونین برار هر که او را در گریبان سینه برین بالب خندان بود فردا بصدر افتد

فصل دوم در عقوبت قاتلان امام حسین رضی الله عنه قبل ازین حدیث
در عقوبت قاتلان شاهزاده از صفحه ضویه نقل افتاده که کشنده امام حسین رضی الله عنه در تابوتی است از آتش و سوزن و باسی و بسلاسل آتش مقید و عقوبات او افزون از حد و عدد باشد و هم در صحیفه شریفه با سند عالی حضرت ضویه مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که موسی بن عمران بعد از وفات پسر علیها السلام دست دعا بدرگاه کبریا برداشت که اکی برادرم هارون شربت فوات چشید و رخت از زنده فنا بوستان بقا کشید مرا و را بیا مرز حق سبحانه بدو وحی فرستاد که اگر از من آزارش و لین و آخرین می طلبی دعای ترا اجابت کنم و همه را بیا مرز مگر قاتل حسین بن علی را که من بخود انتقام حسین از قاتل او خواهم کشید **حیبت** کسی کو انجمن خون بریزد چنان افتد که هرگز بر نخیزد در کثر الغرایب و رده که ممترو نیز کمتر همه ماران دوزخ ماری است که او را شدید گویند هر روز هفتاد بار می لرزد و از زهر می نرسد

حق سبحانه می فرماید که ای شدید چه می خواهی می گوید الهی عقوبت قاتلان حسین را بمن حواله کن تا زهرهای
خود بر ایشان ریزم و حق تعالی پا او می گوید که ساکن شو که عقاب ایشان حواله تست همه را بلی دریغ خواهی گزید
و در آن عقوبت محنتهای کلی خواهند کشید این خود عقوبات آخرت ایشان است که بایان ندارد و در دنیا
نیز همه محاربان کوفه و شام که در آن معرکه حاضر بوده اند از سپاهیان و نظار گریان و آنکه حاضر نبوده اند
امام حسین شادی کرده هر یک بلائی بزرگ و عنائی عظیم مبتلا شده اند در کربلا غریب از امام سیدی نقل کرده
که فرمود که یکی از خوارج نزد ما بود و ما از قتل امام حسین سخن می گفتیم شخصی از اهل مجلس می گفت شاید کشتن
امام حسین الا آنکه در بدترین جائز آن خارجی گفت دروغ می گوید یا اهل العراق من شاهد گشتم بقتل وی
و مرا هیچ مکرری نرسیده است و هنوز در مجمع ما بود که شراره از جبراهیل بقیعت رت الهی در ریش می افتاد و
آغاز سوختن کرد آن کس برخاست و بسوی آب دویده خود را در جوی افکند هیچ وجه آن آتش فرو نشست
و در درون آب کشت و پوست او می سوخت تا در میان آتش آب بمرد و سر او فادخلی ناسر

آب ناداده شهیدان را چو آتش در زردی

امام حسین سیدی نقل فرموده که مردی پیش می آمد

انجا بر دیده اولوالالبصار جلوه کرد و مرد

بایدت بیشک میان آب و آتش سوختن

مرامسایل شرعیه تعلیم دهید و ما را از صحبت و نفری عظیم بود زیرا که در وقت تکلم از وقتی می آمد که هیچ شامه

آن نمی آورد و ما را شرم می آمد که سبب آن تن از وی باز پرسیم آخر او را روزی از آن حال سوال کردیم

بغایت خجل و منفعل شد و گفت من از حال خود شمار خبر دهم اما مرا سوال کنید بدانید که من با آن طالبه بودم که

بر لب آب فرات نگهبانی می کردند تا که امام حسین آب برندارند و هر که می آمد ما او را از آب منع می کردیم

بعد از واقعه کربلا شبی در خواب دیدم که قیامت قائم شده و من در تشنگی عظیم گرفتارم و از هر سو آب می طلبم

و نمی یابم ناگاه دیدم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین و بعضی از اکابر صحابه بر لب

آب حوضی نشسته و برخی دیگر از اصحاب بر بای ایستاده و جمعی سقایان مردم را آب می دهند چشش

حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و آب طلبیدم حضرت فرمود که آبش همیشه بیکس آب بمن ادا نمائید و من

استغاثه کردم و بیکس آبش رسید و آب بر عطشش من نرسید و آب بر عطشش من نرسید و آب بر عطشش من نرسید و آب بر عطشش من نرسید

علیه وسلم فرمود که چرا آتش نمی دهید گفتند یا رسول الله این کس از آنهاست که برکنار فرات نشسته بود و
 تشنگان لشکر امام حسین رضی الله عنه را آب نمی داد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اسقوه قطراناً او را فرمود
 که از قطران بیاشامید چون ازان قطران چشیدم و بیدار گشتم این تن با خود یافتم و هر چه می خورم قطران
 می شود و راسخ آن موجب کرامت مشام مردمان است امام حسین رضی الله عنه فرمود که دیگر نزد ما میاد و از آن خاطر
 ما را وادار و او را عذر خواستند و اندک مالی را بخواری تمام ببرد **بیت** اعدای ترا دهد خداوند
 مرگی که ازان تیر نباشد ابوالمناخر آورده که مردی را در طواف خانه کعبه دیدند نقاب بر او فرو گذاشته
 می گفت خدا یا مرا بیا مرزد و دام که بنام زری سادات و مشایخ حرم گفتند ای عزیز تو میدی از رحمت خدا
 کفر است و هر چند کسی را گناه بسیار و جنایت بشمار بود چون بدرگاه حق رجوع نماید و توبه و انابت و زاری
 نماید پیش آید امید آمرزش هست **بیت** اگر چه جرم پیش از پیشیم **بیت** بالطف الله امیدواریم
 تو چرا اظهار ناامیدی می کنی و از ناامزدیدن حق خبری دهی آن مرد گفت بیایید و قصه را بشنوید تا بدانید
 که نومیدی من از چیست بگوی تا بشنوم و هر یک حصه عبرت از قصه تو ببرد ایم گفت من بی این لشکر بودم که
 با امام حسین رضی الله عنه جنگ می کردند و بعد از شهادت آنحضرت رفیق آن خیل شدم که سر مبارک شاهزاده بشام می بردند
 و ما بنجاه کس را می دیدیم که نگه بانی آن فرمای کردیم آن مدابیر تیره ضمیر بر جافرو می آمدند سر مبارک را در میان
 می نهادند و گرد بر گرد آن حلقه زده خمی خوردند و من از دور در ایشان می نگریستم و گاه گاه بر احوال
 شقاوت مآل خود می گریستم شبی از شبها بر همان عادت خود بعد از شرب خمر مست شدم و بخت نمودم در خواب
 نمی شدم ناگاه آواز ناله و زاری شنیدم و کسی را نمی دیدم در اثنای این حال با انگریستم چنان بنظر من آمد که
 در آسمان بکشا دهند و معاینه دیدم که خیمه از نور فرود آمد و در برابر سر امام حسین رضی الله عنه در هوا ایستاد و سه تن
 رویهای روحانی و بالهای نورانی فرو آمده سر امام حسین رضی الله عنه را زیارت کردند مردی با جامه بنبر و عمامه
 سفید بالای سرش ایستاده پرسیدیم که اینها چه کسانی اند گفت مقربان درگاه صمدیت اند یکی جبرئیل است و
 دوم میکائیل و دیگری اسرافیل ناگاه جبرئیل علیه السلام بر زمین خیمه شد و گفت انزل یا صفی الله فرود آی ای
 آدم صفی الله دیدم که آدم و شیث و ادریس فرود آمدند و سر شاهزاده را زیارت کردند باز بر زمین خیمه شد و گفت

که انزل یا بنحی الله دیدم که نوح و سام فرو آمدند نوبت دیگر فرمود که انزل یا خلیل اسد ابراهیم و اسمعیل و اسحاق فرو آمدند دیگر باره فرمود که انزل یا کلیم الله موسی و هارون نزول فرمودند بار دیگر گفت انزل یا روح الله عیسی شمعون نازل شدند و هر یغایمیری که فرو می آمد سر مبارک امام حسین از بارت می کرد و در آخر نیز خیمه آمد و گفت انزل یا حبیب الله حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم نزول احوال از آن فرمود باینزکان صحابه و اشراف اهل بیت چون امیر المؤمنین علی و امیر المؤمنین حسن و حمزه و جعفر طیار اما چون رسول صلی الله علیه و سلم از آن خیمه نیز آمد دیدم که سر امام حسین از جای خود حرکت کرده هفتاد قدم پیش باز دوید سر نورانی خود بر پشت پای آنحضرت نهاده با و از حزمین گفت یا جداه بین که از تمسکاران بی وفا و نابکاران یا جور و جفا بمن چهار سید عالم صلی الله علیه و سلم آن سر را برداشت و روی مبارک را روی می مالید و بگریه در آمد و همه اینها بموافقت آنحضرت می گشتند غزل آدم درین غزل بغم و درد مبتلاست

مشتی نوح غرقه طوفان ابتلاست	هان ای خلیل ز آتش نمرود دمن	این شعله بین که در جگر شاه کربلاست
زنگین چر است پیرهن موسی نیل	وز دست غصه جبهی جبراق است	گویا برای ماتم سلطان حسین
چندین خروش و لوله در خیل انبیاست	اینها غم از برای دامن مصطفی خورند	آن خود چه داغهاست برین جان مصطفی
گر مر تضحی بگیرد ازین غصه در خور است	ورفا طمیه بنالد ازین حالها رو است	سورش نه بر زمین بود بکسر سپهر
در هر که بگری بهمن داغ مبتلاست	جبرئیل علیه السلام پیش آمد و گفت یا رسول الله اگر فرمائی با اهل کوفه	آن کنم که با قوم لوط علیه السلام کردم حضرت فرمود که آن میخواهم که فردای قیامت بر ایشان خصمی کنم جبرئیل گفت یا سید الثقلین جمعی ملا که فرو آمده میگویند که ما را شرموده اند که این پنجاه تن را بکاک کنیم رسول علیه السلام گفت کو بکنید آنچه ایشان را گفته اند آن فرشتگان حربای آتشین داشتند هر کس را حربه بروی زدندی آتش در و افتادی و بسوختی تا چهل و نه کس سوخته شدند چون نوبت بمن رسید گفتم الا مان یا رسول الله گفت برو لا غفرک الله لک خدایت میا مرزا دمن تنک ندارم که سخن بغایم خلاف نیست اهل حرم گفتند نقاب چرا فرو گذاشته گفت از هول آن واقعه هیات من متغیر گشته است پس بمبالغه مردم نقاب برداشت روشن چون روی خوک بود و ندانهاش چون تنک کرازا ز دهن بیرون آمده سادات و مشایخ حرم گفتند و در شوق

از نزد یک ماما شامت تو بحاضران نرسد آن شخص نقاب فرو کند شسته از حرم بیرون رفت هنوز ده قدم
 خارج حرم ننهاده بود که صاعقه از هوا درآمد و آن ناپاک را پاک بسوخت **نظم** از برق تنم هر که زد آتش کشید
 شد سوخته صاعقه خشم الهی **و** زهر که الم یافت **ل** آن مظلوم **ح** کا که بیاید المی نامتنای **ر** او یان معتبر آورده اند
 که بعد از شهادت امام حسین و سایر شهدا هیچ یک را مرا و سر داران لشکر سپر زیاد سوار و پیاده و خادم
 مخدوم ایشان دی با سایش رخ دند و آبی بخوشی نخوردند و اندک زمانی را هر یک یعقوبی دیگر که محبت
 عالمیان بوده هلاک شده اند و شواهد آورده که بهجت رسیده است که بجکس از قاتلان امیر المؤمنین حسین
 و اصحابی مانند که پیش از مرگ فضیحت نشد و مبتلا گشت بقتل یا برای دیگر در کثر انفرایب آورده که بعد از شهادت
 شاهزاده جابر بن سیرید از وی حمامه معزوی را برداشته بر سر نهاده فی الحال یوانه شد و دماغ وی بر تیر محبط
 گشت که بسلاسل مقیدش ساختند و در آن قید فوت شد برنجیر سلسله ذرعهها سبعون ذراعا
 مسلسل گشت و جعونه حفری قمیص طرش از تن پاکیزه بر کشیده پوشید ابرص شد و در آن کمرته پاک صند و
 سوراخ شمردند که آثار زخمها و جراحتها بود و گفته اند قمیص آنحضرت را بعد از رحمت بن حسین پوشید و بر سر
 و موی سر و محاسن او فرو ریخته عبرت عالمیان شد اسود بن حنظل که یک شمشیر آنحضرت را بر گرفت علت جزام بر
 وی پیدا آمد و خوره در همه اعضا می افتاد و سقط گشت الگ بن یسار جو شن شاهزاده را بر گرفت و قتل
 بیفتاده یا و گوی شد و مردم با وی هزار سحریت میکردند و سنگ بروی میزدند عاقبت کسی بازی با سنگ
 بر سر وی زد و بدان ضربت مغزش بر پشیمان شد و در شواهد آورده که شمردی الجوش مقدار زر سرخ در میان
 بارهای امام حسین یافته بود و بعضی از آن بدختر خود بخشید و دختر آنرا بزرگری داد تا از برای وی ثوری
 سازد چون زرگر آن زر را با آتش بسوزاند آتش هبا و ناچیز گشت چون شمرد آنرا شنید زرگر را طلبیده باقی زر را
 به داد که این را در حضور من در آتش نه چون زرگر آنرا در آتش نهاد آن نیز ناچیز شد و می زند که شتری چند
 که از شاهزاده مانده بود آن بد بختان آنرا بکشتند و به نختند چنان تلخ بود که بجکس از آن تلخ نتوانست خورد
 و قصه عقوبات قتل امام حسین در دنیا و قتل ایشان با فروع خواری و مشقت بسیار بوده بر دست ابراهیم اشعری
 و غیر ایشان از دوستان اهل بیت سید اخیار که در کتب مذکور است و مسطور و الله اعلم **بذلک الصدق**

امام یافعی در کتاب مرآت الجنان آورده که بعد از قتل امام حسین آنکس وقتی بر اسیر عید الله زیاده را بداد و بار بار
کوفه آوردند و آن سرخسیت ندیم را آنجا که مطیب بکرم امام حسین بنهادند و امام ترمذی پسندید
از عماره بن عمیر نقل میکند که چون سرسبز زیاده و اصحاب و را بسجده کوفه آوردند در حبه نهادند من پنج انجا رسیدم
و آواز مردم شنیدم که میگفتند آمد آمد ناگاه ماری بیامد و میان آن سر با درآمده بسور اخ بنی عبید الله زیاده رفت
و آنکس زمانی درنگ کرده بیرون آمد و برقت تا از نظر مردم غایب شد باز فریاد مردم برآمد که آمد آمد دید که همان
مار بیامد و همان عمل که پیشتر کرده بود تکرار نمود چند نوبت این عمل مشاهده افتاد امام یافعی فرمود که علما فرموده
که این مکافات آن فعل بود که با سر امام حسین از و ظاهر شد و این از نشانه های عذاب آشکارای نیست
بیرین نقل در شواهد نیزند کورست و هم در شواهد آورده که یکی از بد بختان در مدینه خطبه خواند و تقبل امر المؤمنین
حسین اظهار شایستگی کرد بشی آنرا در مدینه آوازی شنیدند و صاحب آنرا ندیدند و سه بیت شنیدند که بخواند
و یکی از آن این است **عصر**

ایها القاتلون جهلاً حسیناً ابشوا بالعذاب والتشکیل
ای کشندگان حسین از روی جهل و بیخردی مرده باد شما را عذاب و دوزخ و به بند در سجن سجن ترجمه بیت دیگر
است که هر که در آسمانست بر شما نفرین میکند از ارواح انبیا و اولاد که و گروه مقربان و معنی بیت سومین
که شما لعنت کرده شده اید بر زبان پسر او یعنی سلیمان علیهما السلام و بر زبان نجسی که صاحب انجیل است
علیه السلام و هم در شواهد نقل کرده که یکی از غازیان را رضی الله عنه گفت که در کتاب ایشان دیدم که نوشته
بودند **عصر** **ان جوامع قتلت حسیناً شفاعته جده يوم الحساب** پرسیدم که این را که نوشته

وکی نوشته اند گفتند نمیدانیم ابوالمفاخر گفته که این چهار بیت است و در تاریخ نوشتن این ابیات هم در تحت
بوده حساب کرده اند بیست و سه سال پیش از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بوده و ترجمه این بیت که
مستور شده این است که آیا امید میدارند انقیاد بر سبیل تعجب است یعنی چگونه امید میدارند گروهی که امام حسین
را شهید کنند شفاعت جدا و در روز شمار و بس غریب است که کسی فرزند کسی الظلم و جفا بقتل رساند و خواهد
که پدر آن مظلوم مقول او را شفاعت کند **عصر** **تعجب است مرازان لیکن از مد جهل**

نداشت حرمت و لا و پاک مصطفی بر خیت خون حسین و هنوز میدارد طمع بطف خدا و شفاعت نبوس

امید یغایت آتشی و حمایت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم آنست که از مواهب فضل اجدی و
 میامن شفاعت احمدی صلی الله علیه و سلم تسلی اتم اکمل و سهمی اعم اتمل بیروزگار محنت زدگان آخر الزمان
 که در ماتم شاه شهیدان بادیده گریان و سینه بریان حاضر می شوند و داستان حکایات جگر سوز و روایا
 غم اندوز شهدای کربلا می شنوند و اصل و متواصل اراد فرمایند کتاب و خواننده و شنونده و نویسنده را
 از مشوبات آن نوشندگان شربت شهادت و کرامت آن پوشندگان خلعت محروم بی بهره دریا
 ای جهان افزین بجایان بنجم و دردی کرانین که رانی ثوابان شهیدا بمهیبت سیدگان حسین

آمین رب العالمین خاتمه در ذکر اولاد سبطین و سلسله نسب بعضی از ایشان
 ببايد دانست که حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بقول اشهری و شش فرزند بوده ^{در آخر} پسر و نه فرزند
 و شیخ شرف الدین عبیدی استاب به فرموده که نوزده پسر بوده شش در حال حیات وی متوفی شده اند
 محسن یکی عبید الله و سه پسر دیگر و سیزده بعد از امیر مانده اند حسین محمد حنفیه ابو بکر عمر عثمان عون جعفر عبده
 و فضل عباس و شش از ایشان در کربلا شربت شهادت چشیده اند ابو بکر که محمد اصغر نام داشت و عثمان
 و عون و جعفر و عبده فضل و عباس بقول دیگر عمر علی هم در آن حرب بوده و بشرف شهادت فایز گشته و از پنج
 پسر ایشان عقب مانده حسن حسین محمد اکبر که محمد حنفیه گویند و عباس شهید عمر اطرف و ما اینجا ذکر جمعی مشاهیر از
 اعقاب سبطین سید بن علی جد هاسلام خالق الکونین بر سبیل اجمال یاد کنیم در دو مقصد **مقصد اول**
 عقب سبط شهید ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب که اکبر اولاد امیر است وی امام دوم است لقب وی مجتبی
 و سید ولادت وی در منتصف رمضان سנת ثلث من الهجرة بود و وفاتش شب شنبه بیست و نهم صفر سنه ۵۰ هجری
 عمر شریفش چهل و شش سال بود و پنج ماه و نیم و او را شانزده فرزند بوده یازده پسر زید و حسن مثنی و طلحه
 و اسمعیل و عبده الله و حمزه و یعقوب و عبدالرحمن و عمر و قاسم ازین جمله عبده الله و قاسم با علم بزرگوار خود در کربلا
 حاضر بودند و بجز شهادت مستعد گشته میت دارا قرار فرمودند و از چهار پسر او را عقب ماند زید و حسن
 از شرم و غم اما اولاد حسن و در گذشتند و از ایشان عقب ماند و عقب حسن ماند و پسر زید و حسن مثنی و کثر
 سادات حسنی و اختیار و اقتدار ایشان کاشمش نصف النهار سجده اشعار رسیده **مصرع**

مرآت آفتاب چه محتاج صیقل است: و درین اوراق بعضی از اکابر که از نسل این دو بزرگوار عظم و رفیع اند
یا دکنیم بطریق که سید حسب و نسب جمال لدین احمد عتبه رحمة الله در مولفات خود آورده و ذکر عقب هر یک بنسب
اختصار در فصل جداگانه بیاریم **فصل اول** اما عقب ید بن حسن که او را ابو الحسن گفتندی از سپه او حسن بن
زید است که کنیت او ابو محمد بود و در زمان دواغی امارت مدینه تعلق به و داشت و او را از هفت پسر عقب است
ابو محمد قاسم و ابو الحسن علی و ابو طاهر زید و ابو اسحق ابراهیم و ابو زید عبد الله و ابو الحسن اسحق و ابو محمد اسمعیل و
اولاد چهار تن اند که اندو از آن سه تن بسیار آنها که کمتر ندکی اسحق است و از نسل او قبیل خطیبان اند
دوم زید از نسل او بنو طاهر اند و در ایشان اختلاف است سیم عبد الله اولاد او نیز اند که بوده اند چهارم ابراهیم
و فرزندان او بغیرت افتادند در طرف مدینه و نصیبین و حبشه اما آنها که اولاد ایشان بسیار بوده یکی اسمعیل
که داعی الکبیر و داعی الاول نیز گویند و مدتی در طبرستان پادشاه بود از نسل او ست و قبایل ایشان بسیار است
و دیگر علی است که امام عبد العظیم که در مسجد الشجره بنو احیای آسوده و مزار وی حاجت روائی خلق است از فرزندان
او ست و ایشان را نیز بیوت و عشایر زیاده از حد است سیم قاسم و اصح آنست که عقب می عبد الرحمن است
و محمد بطحانی و بسططحانیان بسیارند و سید مؤید ابو الحسین محمد و برادرش سید ناطق بنحی از نسل بارون
بطحانی اند و ابو تراب النقیب ابو الحسین محمد از نسل عیسی بن بطحانی و ابو زید مشهور با بن الزهره از نسل
موسی بن بطحانی و ابو الحسن اطروش ابو الفضل الملقب بالراضی که نسبت سادات گلستانه اصفهان بوسی
از نسل حسن بن قاسم بطحانی اند و داعی الجلیل که پادشاه دایلم بوده و یکی از ائمه زیدیه است هم از نسل عبد الله است
و بعضی گفته اند او شهریت نه بطحانی و سادات دراز گیسو در آمل و طبرستان هم از عبد الرحمن اند اما شجریان
ایشان نیز جماعتی بزرگ بوده اند محمد اعلم و حسن بن کمر و ابو محمد مانکیم از نسل محمد شجره اند و بنو شکرو بنو
هم ازین قبیل اند و ابو الحسین احمد که داماد حسن بن زید داعی الکبیر است از نسل علی شجریت و داعی الصغیر نیز
از ایشان است **فصل دوم** اما عقب حسن مثنی ازینچ پسر است حسن مثنی را ابو محمد گفتندی و بغایت جمیل و
جلیل بود و او را داعیه آن شد که یکی از دختران عم خود حسین بن علی را بعقد خود در آرد حسین دو دختر خود را
و سکنه را بر عرض کرد و گفت ای پسر برادر من هر کدام ازین هر دو خواهی اختیار کن تا بعقد تو در آرم حسن مثنی

شرم داشت که یکی را اختیار کند سر مبارک در پیش انداخت و خاموش بایستاد حسین گفت یا بنی امی من
 از برای تو فاطمه را اختیار کردم که بسیار با درمن فاطمه زهرا و بتول عذرا مشابیهت دارد پس دختر خود فاطمه را
 بحسین و خدای تعالی حسن را از دختر حسین ضحیه سپرداد عبدالله محض و ابرهیم غم و حسن مثلث و ایشان بر همه
 سادات فخر کردند که مادر را دختر حسین و پدر را برادر حسین و حسن را دو پسر دیگر بود و او دو جعفر و مادر
 ایشان ام ولد بود جمیع رومیه اما ابو سلیمان داود بن حسن در حسن منصور و انقی اقتاد مادرش الهام
 جعفر صادق نمود و امام او را دعائی تعلیم فرمود که در روز استفتاح بخوان تا بپست از زندان خلاص یابم این
 آن دعا را روزی که کور بخواند و فرزندش از آن محبس نجات یافت و حالا همان دعا را روز استفتاح می خوانند
 و بدعای ام داود مشهور است و عقب او را ز پسر وی سلیمان است و بنوقا ده در مهر و ابو تغلب و وسای
 و سادات آل طاوس همه از نسل سلیمان اند اما ابو الحسن جعفر بن حسن مرد بزرگ و مشهور بود و سادات سیلانی
 از نسل محمد بن سلیمان که پسر حسن جعفر بوده و عبید الله که امیر کوفه بوده در زمان مأمون خلیفه پسر عبدالله بن
 حسن جعفر است و محمد ادرع پسر عبید الله امیر است و بنو الحسن از اولاد وی اند و بنو الکثیر در ولایت شام
 از نسل ابو سلیمان محمد بن عبید الله اند اما ابو علی حسن مثلث از اکابر دور خود بوده و ابو الحسن علی عابد
 از اولاد او است و از اولاد علی عابد حسین بن علی شهید صاحب فتح است که در زمان هادی خروج کرد و جماعه
 سادات علوی با وی بودند هادی کس فرستاد تا همه را شهید کردند و از امام محمد تقی منقول است که بعد از قضا
 هیچ واقعه ای بدتر از واقعه فتنه نبوده اما عبدالله محض و ابرهیم غم کثیر الاولاد بوده اند و از اعقاب ایشان
 بسیار بزرگان خاسته اند و ما شمه از عقب هر یک در وصلی ایراد کنیم و صل عبدالله محض شیخ بنی باشم بود
 و در زمان خود او را محض گفتندی یعنی خالص چه خلاصه دو سبط بود مادرش فاطمه بنت الحسین پدرش حسن
 بن الحسن بن بغایت شبیه بوده بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و از و پسریدند که شما بچه حیث افضل همه
 مردمانند گفت با آنکه کم کسی آرزوست که از ما باشند و ما آرزو نمی بریم که از دیگران باشیم **طیبت**
 در آرزوی رتبه مانند دیگران | ما برتبه دیگران نیست آرزو | و عقب او را شش پسر است محمد و
 ابرهیم و موسی و یحیی و سلیمان و ادریس اما محمد صاحب نفس زکیه بود که او را ابو القاسم میگفتندی و اکابر

زمان او را مهدی لقب دادند چه نام او محمد بود و کنیتش ابو القاسم و نام پدرش عبدالله در حدیث مشهور
 آمده که مهدی از فرزندان من باشد نام او نام من و نام پدر او نام پدر من و در روایت دیگر هست که کنیت
 او کنیت من و عظمای بنی هاشم همه بوی مستطبر بودندی و دندانی نسابه از جد خود نقل کرده است که او چهار
 سال در شکم مادر بود چون متولد شد در میان دو کتف او خالی سیاه بود برابر پهنه او و خروج کرد در مدینه
 و امام مالک رحمه الله فتوی می داد مردمان که با وی خروج کنید و یاری و مددگاری و هواداری و فرو گزینی
 و ابو جعفر و ایقی لشکر بسوی فرستاد و او بالشکر خود با استقبال برون آمد محاربه واقع شد و او در حجاز
 الزیت قتل رسید و چون در حدیث واقع شده بود که از فرزندان من نفس کیه با حجاز الزیت کشته شد
 شد و او را نفس کیه لقب دادند و عقب از پسرش ابی محمد عبدالله اشتر الکابلی است که او بعد از شهادت
 گریخته بولایت سدر رفت و در کابل شهید شد و ابو جعفر نقیب کوفه و ابو السرایا حسن و ابو البرکات محمد
 و ابو طالب محدث همدان هم از بنی اشتر اند اما ابراهیم قاتل یاحمری کنیت او ابو الحسن بود و قوت او تا حدی
 نقل کرده اند که دم شتر منده گرفت و بر جای بدشتی و بودی نیز که شتر برفتی و دم او در دست ابراهیم ماند
 و او از کبار علما بوده و در شب دوشنبه غره رمضان شمس بصره خروج کرد و بیسی از اکابر بر او بیعت کردند
 بودند چون امام اعظم و عباد بن منصور و بصیرت سیده که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله نیز در جمعیّت او بوده
 و بخروج با وی و معاونت و نصرت وی فتوی میداده و پسر خود حماد را با چهار هزار درهم به نزد وی فرستاد
 و نامه نوشت و در آنجا یاد کرد اگر حفظ امانات و ودایع مردم که نزدیک منست مراد من میگردد و الا بتو لایق
 شده تقویت تو میکنم و این نامه بدست دوانیقی افتاد و بر ابو حنیفه رحمه الله متغیر شد و او را ایندانی کرد که سبب
 وی گشت و آورده اند که مجوزه به نزد امام اعظم آمد و گفت تو فتوی دادی پسر مرا بخروج با ابراهیم و او رفت
 و کشته شد امام فرمود که کاشکی من بجای پسر تو بودم القصه دوانیقی لشکر بسوی فرستاد و ابراهیم نیز از بصره برو
 آمد با عسکر دوانیقی محاربه نمودند و بعد از انزمام لشکر دوانیقی تیری بر پیشانی ابراهیم آمد و شهید شد در دیه حمری
 و او قریب است قریب بکوفه و عقب از پسرش حسن است و پس ابو الارزاق و صاحب خاتم و رزق الله
 ملقب بخندرسین از نسل وی اند اما بوی کنیتش ابو الحسن و چون نون مبارکش اندکی سیاهی مایل بود و مادر

اور چون لقب داد و عقب و از دو برست اول عبد الله که شیخ صالح گفتندی و او را نیز رضا لقب داد
 بودند و مامون میخواست که او را ولی عهد خود سازد اما نمود و بگریخت و در بادیه اقامت نمود تا به نجات دعوت
 حق را بیک اجابت فرمود دوم ابراهیم و عقب و از ابراهیم یوسف اخضرست و یوسف امیر و ابو جعفر حاکم یامه
 بنو حمیدان همه از نسل وی اند اما شیخ صالح عقب و از پنج برست موسی ثانی و سلیمان و احمد و یحیی و صالح و
 اولاد صالح آل ابی الفحاک اند و آل حسن آل ندیم اما یحیی ملقب است بسوقی و اولاد او را سولقیون خوانند
 و ابو الغنایم آل ابی محمد از نسل یحیی اند اما محمد ملقب است بمسور که در حرب پس سواری نمود و اولاد او را
 احمدیون خوانند و ایشان بسیار اند همه اهل ریاست و حکومت و بنی عمق و آل المطر و آل حمزه و کرامیون و
 آل عرفه و آل حمز و آل سلمه و بنی السراج همه از نسل احمد سوراند اما سلیمان سیدی و جیه بوده و صاحب
 و سطوت و شجاعت و سخاوت مذکور و مشهور و او را یک سپر بوده و او دنام و او دینچ سپر داشت ابو الفاتک
 عبد الله و حسین شاعر و حسن محرق و علی و محمد مصفح اما اعتقاب محمد مصفح اندکی بود و عقب و از علی بن سلیمان
 عابد شهید است و حسن محرق بادی نشین بود و اعتقاب و نیز قلیل بودند و حسین شاعر را اولاد هست از جمله عبد الله
 الکنی بابی الندی اما ابو الفاتک و اولاد او را فاتیون گویند و تقدم و ریاست سادات حسینی ایشان را
 و ابو الفاتک صد و بیست و پنج سال نرسیت و اولاد او در مختلفین ملوک بودند و او را هشت سپر بوده و
 اسحق او را فارس بنی حسن گفتندی و وجود و جبروت و کرم و سطوت خاصه وی و اولاد وی بوده و عقب و از
 محمد و علی و ادیس قاسم است دوم محمد و بنو الحجازی در بغداد و طرابلس از نسل وی ندیم احمد که ابو جعفر گفتندی
 صد و بیست و هفت سال عمر یافت و عقب او بسیار اند همه ثقباء و رؤسا و ابو طالب عباس قاسم از اولاد
 وی اند چهارم ابی الفاتک و صحیح آنست که اولاد او نمانده اند پنجم جعفر آل مضام از نسل وی اند ششم قاسم بن
 او نیز معقب است بیاج و سراج از فرزندان وی اند هفتم داود و موسی فارس حسین بن اراز اولاد او
 هشتم عبد الرحمن ابی فاتک صد و بیست سال نرسیت و بیست و یک سپر داشت از جمله یازده معقب بودند ابو
 الطیب و او دین عبد الرحمن که اولاد او را آل ابی الطیب گویند عقب او بسیار است و بنو عباس و بنو علی و بنو
 حسان و بنو قاسم و بنو یحیی اینها همه اولاد ابی الطیب اند و بنو شامخ و بنو کثره اولاد وی اند اما عقب عباس بن

ابی الطیب از شش سپهرست محمد و حازم و مختار و مکر و صالح و حمزه اما حمزه بن و هاس و الی مکہ مبارکہ شد بعد
 از وفات امیر تاج المعالی شکر بن ابی الفتوح و حمزه را از چهار کس عقب بوده عماره و محمد و ابو الغانم و یحیی
 المخلوف عیسی و عیسی ابهری بود علی بنهم العین و فتح اللام و حاکم و صاحب اختیار که بود در ایام حکومت او
 امام علامه جبار الله شکر الله سعید کتاب کشف را بر نام او تصنیف کرد و قصاید بسیار در مدح وی انشاء نمود
 و او نیز در مدح زرخشری ابیات دارد و عقب وی بسیارست اما موسی بن الشیخ الصالح که موسی ثانی گویند
 کنیت او ابو عمروست و در ششده او را شهید کردند در ایام معتز از خلفای عباسی اولاد او را موسی بن
 گویند و امارت حجاز از آن ایشان بوده و هر ده پسر داشت از یازده تن عقب نمانده و هفت تن معقب
 ادیس بن موسی و ابو الرفاع و ابو الشویکات پسران وی اند امیر جد و نقیب بطایح از نسل ایشانند و
 آل عقیقه از نسل حسن بن ادیس است یحیی بن موسی که لقب بفقیه است عبد الله دیباج پسر اوست آل ابی
 اللیل از نسل احمد بن یحیی اند صالح بن موسی طقب بارت است گویند اربت پسر او بوده و مرد را عقب حسن بن
 موسی اولاد او در پنج و نواحی آن ساکن بودند و صالح امیر فارس که اولاد او را صالحیون خوانند از نسل محمد بن
 حسن است و آن هم از بن نسلند علی بن موسی پسر او عبد الله عالم است و اعقاب دارد و اولاد امیر بن موسی
 او را عقب بسیارست صلا صله آل شرقی و آل نزار و آل یحیی و آل عطیه از نسل وی اند و قطب لاقطاب
 سیدی محی الله و الدین عبد القادر قدس سره منسوبست بعد از بن یحیی بن محمد الرومی بن داود الای
 محمد اکبر بن موسی لثانی که او را ثانی گویند که بدینہ خروج کرد در ایام معتز عقب و این پنج کسست اول عبد الله
 اکبر الله از نسل وی اند اولاد حسین بن دوم حلیل امیر و عقب و از سه سپهرست ابو ہاشم و ابو جعفر و ابو حسن
 یحیی امیر از اولاد ابو الحسن است و حسن محرق از نسل ابو جعفر و اول کسی که از نسل بنی الجون در مکہ ملک شد او
 و اولاد ابو ہاشم را ابو ہاشم گویند و امرانیز خوانند سیم علی و بنو علی اولاد وی اند و آل ششم و آل مقن بکله از نسل
 علی اند چهارم قاسم و او را و برادر خردا و حسن که عقب بنجم است حرانی گویند که در حران با عادی جنگ کرد
 و عقب حسن از سلیمان و محمد است و عقب سلیمان از ہاشم اما قاسم حرانی را اعقاب اولاد بسیارند آل ششم و آل
 ادیس آل ابی الطیب از شجرہ بنو مالک معلوم می شود که نسب بن شاہزادہ بنزیر کو از فلک افتد از نجاسم می کشد

چه والد عالی مقدارش سید السادات و منشاء البرکات و السادات سید صلاح الدوله و الدین موسی از جانب
 پدر از نسل علی بن مالک است و از طرف والدۀ عفت و ثار از نسل سلطان السادات العظام و برهان القاده
 اکرام جلال الملک و الدین امیر سید برکه بن محمد بن مالک است و نسب مالک بر بن وجه در شجره مسطور است
 بن الحسین بن الحسین بن کامل بن احمد بن اسمعیل بن علی بن عیسی بن حمزه بن عباس بن محمد بن شکر بن
 محمد بن باشم بن قاسم اطرائی بن محمد الثایر بن موسی الثانی بن عبد الله الشیخ الصالح بن موسی الجون بن
 عبد الله المحض بن الحسن الثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم پس آنستہ شد کہ سلسلہ نسب این
 شاهزادہ عالی نسب الی حسب از جانب والد بزرگوار سبط الرسول المؤمن امیر المؤمنین حسن میسر و بعد
 اطلاع برین تی این نیز باید دانست کہ از طرف والدۀ عصمت شعار صاحب قران عظم امیر تمپور کورگان منتهی
 میشود چه جد اعلی و جتر استی کہ والدہ حضرت شاهزادہ باشد دختر سلطان الاعظم قران الامم خاقان
 اوری معز الدوله و الدین بایقر است کہ برادر اعیانی عالی حضرت خلافت پناه سلطان السلاطین معز
 و الدین ابوالغازی سلطان حسین بیا در خان ست خلد الله ملکہ و سلطانہ و ایشان فرزند بزرگوار
 حضرت سلطان میر و سلطان غیاث الدین منصور و او فرزند سلطان کشورستان بایقر سلطان و
 فرزند خاقان مغفور امیر زاده عمر شیخ و او فرزند حضرت سلطان صاحب قران قطب السلطنہ امیر تمپور کورگان
 انا راتہ برانہ و باز این شاهزادہ عالی قدر شرف مصاہرت عالی حضرت خلافت رقت جم جایی ظل الی شاه
 ابوالغائی حلدت معالم سلطنہ کما حلدت دعایم عظمتہ معز گزشتہ و گوهر بکتیا از ان صدق شرف ظهور
 مسیحی محمد برکہ کہ آثار دولت ابد پیوند از صفات احوالش ظاہر است و نماین بخت روز افزون از وجہات
 اقوال و اشیای و با شعر ان الیہ لال اذا رایت منقہ ابقیت ان سید صیر بن مرکاب
 بیت صفات او خبری میدہد در اول وقت کہ شاه ملک معالی شود در آخر کار **لا زال مؤید**
بعناية الجليل في ظل والده النبيل اما یحیی بن عبد الله محض او را صاحب یم خوانند کہ در
 کیدان تدرج کرد و عقب و بسیار است اما یلمان بن عبد الله سیر او محمد را در مغرب ولاد بود و حقیقت
 احوال بیان معلوم نیست اما درین عبد الله عقب و از پیش درین است و عقب درین است

از هشت پسر و هر یک از ایشان را در مذهب مملکتی بوده حمزه بن ادریس بن اقصی و عمر بن زینون علی
تا هر که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در غازی از نسل یحیی بن ادریس و اصل ابراهیم غزن الحسنی
او ابو اسمعیل است و او را بجهت کثرت جود و سخاوت لقب اندامیده شریف بوده راوی حادث جد بزرگوار
خود صلی الله علیه و سلم در حبس و اینقی وفات کرده و نود و نه سال عمر داشته و عقب از پسر اسمعیل
ست و پس و عقب از حسن تاج است و ابراهیم طباطبای و عقب حسن تاج از پسر حسن است و بنوا تاج
لقب و لا داوست و عقب از ابو جعفر است و از ابی القاسم علی بن المعروف بابن المعیه و صاحب مسجد
الجبهار کوفی از آل معیه است و اکابر آل معیه بسیار بوده اند از نقباء و خطباء از جمله نقیب تاج الدین جعفر که او را
از غایت فصاحت لسان حسن گفتندی اما ابراهیم طباطبای پیشوای قوم بوده و سبب تفتیب و بطباتبای
آن بود که در محل طفولیت او پدرش نوشته که برای و جامه بدوزد و او را خیر ساخته میان جبه و قبا و
زبانش بر کلام فصیح جاری بوده فرمود که طباطبای یعنی قبا و بعضی گفته اند که او را اهل سواد به بن لقب
خوانند و معنی طباطبای بلغت نبلی سید سادات بات و عقب از تفرزند است قاسم بن احمد حسن
از اولاد حسن طباطبای ابو محمد صوفی مصری است و ابو ابراهیم و ابو الحسن بلقب بکمال و بنو مسجد و بنو الکمری از نسل
حسن اند اما احمد طباطبای که ابو عبد الله گفتندی عقب از ابی جعفر و ابی اسمعیل است و ابو البرکات و ابو ملک
از نسل احمد اند اما قاسم بن کنیتش ابو محمد است و بجهت نزول و در حیل اگر سر او را سی گفتند و عقیف از او
بوده و عقب از هفت پسر است یحیی بن علی رمله بوده و آنجا عقب دارد حسن بن حاکم و بنی بنیه بوده
علیان بن حسن از اولاد اوست اسمعیل بن عقب و از پسر ابی عبد الله محمد شاعر است که نقیب طالبیان
بوده بمصر و عقب محمد شعری از اسمعیل پسر اوست که بعد از او در مصر منصب نقابت داشت و از ابی القاسم
نقیب و نقباء مصر به شعری بوده اند و سلیمان بن قسیم عدل از اولاد اوست و بنو توزون بمصر از اولاد
محمد بن ابراهیم بن سلیمان اند و حسین بن سیدی کریم بود و او را ابو عبد الله گفتندی پسرش ابو الحسین
هادی امام بزرگ بوده است از ائمه زیدیه در ایام معتضد بهمن ظهور کرد و او را بادی الی الحق بقیب اند
و اولاد او ملک و ائمه بنی اند و حسن قبلی پسر اوست و آل ابی العساف از نسل محمد تفضی بن یحیی اند و احمد

بن یحیی الهمادی اور ناصر لدین لقب دادند و ناصر یہ از اولاد او بسیارند و عقب ایشان در مخرج رشت
 ست و محمد رسی نقبا و قضاة شیراز اولاد وی اند نقیب النقا و قاضی القضاة قطب لدین ابو زراعہ از اولاد رشت
 اسوداند و او پسر ابرہیم محمد رسی ست و ابن طقطقی صاحب اموال و ضیاع و عفار از اولاد قاسم رئیس محمد رسی ست
 و موسی سی مبصر بوده و عقب او آنجا بودند و آخر بنی رسی ایشانند و بنی رسی ابرہیم طباطبائی اند و ایشان آخر
 بنی اسمعیل دیباج و اسمعیل پسر ابرہیم غمرا و جسر بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم این بود و شہر از ان
 اعقاب شاہزادہ حسن کہ بر سبیل انجا از و اختصار رقم ذکر یافت و بعد ازین در عقب سبط شہید شروع میرود
 بعون اللہ تعالی مقصد ثانی در ذکر عقب سید و شہید ابی عبدالحسین موسی امام سیم ست و ابو الائمہ ست
 نقیب موسی سید و شہید و اولادش شش اربع من الہجرۃ بوده و شہادتش ہم محرم السنۃ ہجریہ و میان ولادت
 برادرش حسن و محمدی پنجاہ روز بوده و طبری نیز گفته اند و مضعہ او ام الفضل بودہ و زوجہ عباس بن
 بہلین قثم بن عباس و او را چہار پسر و دو دختر بودہ اما پسران علی اکبر ست و علی وسط کہ زین العابدین گویند
 و علی اصغر و عبد اللہ و بروایت دیگر شش پسر داشتہ چہارند کور و محمد و جعفر و در تاریخ العالم بجای محمد عمر آورده
 و اللہ اعلم و بر ہر تقدیری انداز علی زین العابدین ست و پس ازین حضرت تاحمد بنی امام انداز ائمہ اثنا عشر
 اما حرم مطالب این مقصد را در نہ فصل ایراد میکنیم **فصل اول** در عقب امام زین العابدین وی امام چہارم
 از ائمہ اثنا عشر و کنیتش ابو محمد ست و لقبش زین العابدین در شواہد آورده کہ یک شب در نماز تہجد بود شیطان بصورت
 اثر و ہامی متمثل شد تا و بر از عبادت مشغول سازد امام بوی ہیج التفات نکرد شیطان آمد و انگشت ہامی بر گویہ
 نیز التفات نکرد چنان کرد کہ دردناک شد ہنوز غار خود را قطع نکرد پس خدای تعالی بر و منکشف گردانید کہ آن شیطان
 و امام وی را دشنام داد و طہانچہ زد و گفت دور شو ای ملعون خوار و ذلیل چون دور شد برخواست کہ و بر خود
 تمام کند آوازی شنید و قابل راند یکہ سہ بار گفت انت زین العابدین و دیگر سجاد ذی النقبات ام
 عبا ہم از القاب ست پدرش حسین بن علی سبط النبی العربی صلی اللہ علیہ وسلم مادرش شاہ زمان و فیل شہر بانوب
 کسری یزدجرد بن شہریار بن ابروین ہر مزین نوشیروان ملک عادل و ازینجا گفته اند کہ زین العابدین جمع کردہ
 میان نبوت و ملک چون فاطمہ خواہر زین العابدین ہم از شہر بانوب بودہ و بحسن حسین داند پس اولاد حسن بشی را

پیغامبری و پادشاهی جمع باشد ولادت زین العابدین بقولی سنه ستمه و ثلثین بوده از هجرت وفاتش سنه خمس
 و سبعین و پنج پس از خواص و عوام و دوست و دشمن در فضایل می شبه نیست و او را نه سپرو نه دختر بوده و ^{عقب}
 از شش پسر است محمد باقر و عبد الله با بر و زید شهید و عمر اشرف و حسین اصغر و علی اصغر و عقب و از پسر او
 حسن افطس است و علما و نسب در وی بخنان است از جمله ابو جعفر شایسته قطعه دارد که مطلعش این است شعر
 افطسیون انتم اسکتوا لا تکلموا و حق آنست که میان وی امام جعفر صادق مباحثه واقع
 شد توجه طعن به و از آن سبب است نه از روی نسب و عقب و از پنج کس است اول خمری حسین مانکیم حسین بن
 علی خمری است و مانکیم را عقب است و تاج الدین حسن افطس قضاة بلاد فراتیه و ابو الفضل نقیب نقباء ممالک
 اولجا تو محمد هم از نسل حسن بن دوم عمر بن حسن قاضی سین الدوله ابو جعفر شایسته از نسل اوست و اعتقاد بسیار
 حسین بنوا الشکران از اعتقاد می اند و علی دینوری پسر حسن بن حسین افطس است و ابو باشم مجتبی که شایسته ری بود
 از نسل دینور است چهارم حسن بکفوف پسر وی علی قنبل الهمی است و بنو ترج از نسل وی اند و بنو همان اولاد حمزه بن
 حسن بکفوف اند و بنو ترج از اولاد قاسم بن حسن اند و بنو زبارة که در بنی لافطس خانواده از آن شریفتر نیست
 نسل عبد الله مفقود بن حسن بکفوف اند پنجم عبد الله شهید اولاد و اعتقاد می بسیار اند از جمله ابو طالب محمد فاخر
 و بنو المحرق و بنو الاغر و ابو محمد حسن بن ابی از نسل طلحه بن عبد الله است و مداینی بیست و یک پسر داشته همه اعلی نام
 نهاده و امتیاز ایشان بکینتها بوده ابو الصدا یا و بنو ابی نصر از نسل ابو تراب علی بن حسن بن ابی اند اما حسین اصغر
 بن زین العابدین از پنج کس عقب دارد اول عبید الله اعرج و کنیت او ابو علی است و در پای و اندک نقصانی واقع
 بود بدین لقب شتمار یافت در اعتقاد و فی الجمله تفصیلی ضرورت نیست زیرا که بطون و افخا ذ و عشایر و بسیار اند و ^{عقب}
 از چهار کس است جعفر الحجه و علی صالح و محمد جوانی و حمزه و عقب حمزه اند کس است و بنو میمون از نسل حسن بن حمزه اند
 و محمد جوانی منسوب است انیه آن قریه است بدینه ابو الحسن محمد محدث بن حسن محمد جوانی است و بنو الجوانی از اولاد او
 الحانج در مهر و واسطه و ابو جعفر محمد مقتول هم از نسل اوست و علی صالح بزرگ بوده و ریاست و او غلق و اولاد او
 و کنیت او ابو الحسن است و مستجاب له عوده بوده است و عقب او از عبید الله ثانی است و از بریم بنو طقسط در کرخ
 و بنو المحرق از نسل حسن بریم اند و عبید الله ثانی پسر داشت علی نام در واری بوده و بداند ثالث پسر

امیر ابو الحسین محمد اشتر است و او محمد و ابوالطیب است و بمیت فرزند داشته همه بزرگ و جود بوده اند ابوعلی
 نقیب است و ابوالمعالی و ابوالفضایل شتری اند و بنو مکانیه بنو عوام و بنو عجمیه بنو الصایم و بنو معراج و بنو
 ابی الغنائم و بنو اجمه و بنو طریق و نقبای عراق و امرای حاج اغلب از نسل اشتر اند و ابو الحداد مسلم احوال امیر حاج که
 کبش عبد الله گویند ولد ابی علی محمد امیر حاج بن اشتر است و عمر مختار نقیب امیر الحاج پسر دست و بنی المختار که نقبای بلاد
 بزرگوارند از اعقاب بنی امام جعفر الحجه امرای مدینه و نقبای بلخ و ترند و ملوک آنجا از اعقاب بنی اند و او را دو
 پسر بوده حسن و حسین بن جعفر پدر سادات بلخ است و عقب حسین از ابی الحسین یحیی بن سناست و بنو عکله و بنو جلال
 و بنو فارس و بنو عیدان و بنو الاعرج از اعقاب علی بن یحیی اند و بنو جلال بکله و بنو شقایق و بنو خرعل و بنو مننا
 از نسل طاهر بن یحیی اند و حاحده از نسل عبد الواحد بن ملک بن حسن مننا و حمزه نیز از بنی نسلند دوم از اولادین حسن
 اصغر عبد الله است و جعفر صبیح پسر دست و عقب او از سه پسر است محمد عقیقی که اولاد او را عقیقیون گویند و بنو موسی
 از نسل وی اند دیگر اسمعیل متقدی که در دار مقد که مدینه ساکن بود و اولاد وی بسیارند و ایشان را متقدیون خوانند
 بکله علی کیا که جد ملوک ری است و آل عدنان که نقبای دمشق اند از نسل وی اند و دیگر احمد متقدی اولاد او ابومحم
 جعفر و حسن حسین و عبد الله همه معقب اند سیم علی و او را نیز عقب بسیار است حسن جمعه و پسر حسین که علی از اولاد
 موسی بن علی اند و بنو اکثرش و بنو الفیل و بنو المصیر از اولاد عیسی کوفی بن علی اند چهارم ابو محمد الحسن بن عبد الله
 است و پسر عبد الله محمد و او را دو پسر بوده محمد سلیق و یحیی سلاقت لسان یعنی تیز زبانی بدین لقب مشهور است و
 حسن حاکم که اولاد او ولایه ری بودند از اعقاب سلیق اند و دیگر علی مرش نقبای شیراز و اولاد وی اند و عبد الله
 مامطری نیز از نسل او است پنجم سلیمان و اولاد او را بلاد مصر و مغرب بنو الفوطم خوانند اما عمر الا شرف بن
 العابدین برادر برادری زید شهید است و اسن از عقب او از پسر او علی اصغر محدث است و از غم زاده خود جعفر
 صادق روایت کند و علی از سه پسر عقب دارد قاسم و عمر شجری و ابو محمد حسن و عقب قاسم از پسرش ابو جعفر محمد
 صوفی است که در ایام مقتدر طالقان خروج کرد و او را گرفته شهید کردند و نقبای قم و شعرانیان از نسل عمر شجری
 اند و حسن بن ابی عقب است مانند طبری از اولاد احمد اعرابی است و احمد پسر ابو جعفر محمد بن حسن ابو جعفر محمد بن عقب
 طبری از نسل جعفر دیباجه بن حسن است و بنو بهران نیز از بنی نسلند ناصر الکبیر بطبرستان که پادشاه دیلم

دار الصخر از اعقاب و ست و فرزندان وی همه نقیب و بزرگ بوده اند اما عجد الله الباهر از غایت غلبه نورانیت
 بر خضای مبارک می بدین لقب ملقب گشت و او با محمد باقر برادر اعیانی بوده و عقب و از پیش محمد از قطاست و عقب
 از قط از اسمعیل و او را دو پسر بود حسین و محمد اسمعیل و فتح از نسل حسین و اعقاب و در قم بودند و محمد کوکبی هم از اولاد او است
 و بنو الغریق در شام و مصر از نسل محمد اسمعیل اند و نقبای سی و ملوک ایشان و کوکبیان همه از نسل از قط اند و الله
 اعلم **فصل دوم** در ذکر عقب امام محمد باقر وی امام پنجم است کنیت وی ابو جعفر لقب وی باقر و سبب تلقیب او بن
 لفظ جبهت توسع و تخر او ست در علوم و گفته اند این لقب مرور از قول رسول خداست صلی الله علیه و سلم آورده
 که چشم جابر بن عبد الله انصاری ضعیف بود و در آخر عمر پوشیده شده بود روزی محمد باقر نزدیکی آمد و در مبارک
 جوانی خود و بر و سلام کرد و جابر جواب داد و گفت تو کیستی گفت محمد بن علی بن الحسین گفت ای سید فراشته ای محمد بن
 و دست یوی داد جابر دست وی را بوسید و میل کرد که پای میرانیز بوسه زند اما نگذاشت جابر گفت یا بن رسول
 الله ان رسول الله یقرئک السلام بدتی که رسول خدا ای ترا سلام میرساند اما فرمود که و علی بن رسول
 الله السلام و رحمة الله و بركاته پس گفت ای جابر این حال چگونه بود جابر گفت روزی با حضرت رسول
 صلی الله علیه و سلم بودم مرا گفت ای جابر شاید که تو بمانی تا بدان وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من بگو
 محمد بن علی بن الحسین گویند خدای تعالی ویران و حکمت خواهد داد ویران من سلام برسان و روایتی دیگر از جابر چنانست
 که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه مرا گفت که شاید که باقی باشی تا وقتی که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من بگو
 محمد گویند یقرئک السلام بقرابکاف و بدون آرد علم دین را بیرون آوردن بیرون و ملاقات کنی سلام
 من بوی برسان ولادت وی در مدینه بود روز جمعه سیم ماه صفر سنه سبع و خمسين من الهجرة ما در شام عید الله
 فاطمة بنت الحسن بن علی از سادات حسینی اول کسی که مرور ولادت حسن و حسین جمع شد و او بود از حسینیان اول
 عبد الله محض را چنانچه رقم سببی یافت وفات وی در سال هجریه و قبر وی در بقیع است نزدیک مشهد مقدس در روبرو
 وی و از وی کرامات و خوارق بسیار نقل کرده اند و او را هفت فرزند بود چهار پسر جعفر و عبد الله و ابومحم و علی
 و عقب و از پسر و جعفر صادق است و پس **فصل سیم** در ذکر عقب امام جعفر صادق وی امام ششم است از ائمه اهل
 بیت کنیت وی ابو عبد الله و القاب وی صادق مادرش ام فرده دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر ولادت وی

در مدینه بوده است روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثمانین من الهجرة و وفات وی نیز در مدینه واقع شده
 روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه اربعه و قبر او در مدینه است پہلوی قبر مقدس پیش رویش از عظمای علمای این ملت
 و مینور موده که علم ما غایب است و مریور و نکت قلوب و نقر اسماع و نزدیک است جعفر احمر و جعفر ابیض و مصحف فاطمه و
 جامعه نیز که هر چه مردمان بدان محتاج اند روی مثبت است و علم ایشان بسیار بوده و جعفر خافیه از مصنفات ایشان
 کرامات و مقامات ایشان از حد حصیر بیرون و فضایل و مناقبش از حد حساب افزون و او را هفت پسر بوده اسم
 عبید الله موسی اسحق محمد عباس علی و عقبا و از پنج فرزند است موسی کاظم و اسمعیل و علی عریضی و محمد مامون و اسحق
 اما ابو محمد اسحق مؤتمن بن او را عیالی موسی کاظم بوده و در صورت و هیات با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشابہت
 تامه داشته و نشر حدیث میکرد و چون سفیان بن عیینه از نقل حدیث کردی برین و جدا و فرمودی حدیثی
 الثقه الرضا اسحق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و او را عقب
 از سه پسر بود محمد و حسین و بنو الوارث در ری از نسل محمد الحق اند و حمزه بخارا زبنی و ارث بوده و اولاد حسن
 و مصطفی بنانند و میمون بن عبید از ایشانست حسین بن اسحق بخران افتاده و اولاد او در رقه و حلب بسیارند و محمد
 حرانی بن احمد حجازی و نقباء حلب بن عقبا ند اما محمد مامون که از جهت حسن و جمال او را محمد دیباج هم
 عقب از سه پسر بوده یکی حسین بن اولاد او منقرض شده اند دوم قاسم و بنو الشبیه از اولاد موسی اند و بنو الطیاره بصره
 و بنو العروس بنو الحجاز از مدینه از اولاد قاسم اند سیم علی حارثی و عقبا از دو پسر است حسن و عقبا بن
 فرزند بسیارند ابو الیچا محمد ضراب بن ابی طالب حمزه ضراب از نسل حسین بن علی بن محمد دیباج است از اولاد
 محمد بن حسین که ملقب بکجور بوده ابو البرکات است اکابر بسیار از نسل و نید و ابوطاهر که اولاد او بشیر از نسل اولاد حسن
 حارثی است اما علی عریضی کنیتش ابو الحسن عالم بزرگ بوده و در کودکی از پدر بازمانده و از برادر خود موسی کاظم
 علم آموخته و نسبت بعریضی است و آن قریه ایست چهار میل از مدینه و اولاد او بسیارند و ایشان عریضیون
 و عقبا و از چهار پسر است محمد و احمد شعالی و حسن و جعفر اصغر اما جعفر اصغر عقبا و از علی پسر است و حال این عقب
 پوشیده است حسن عریضی عقب از سه پسر است و اولاد او در مدینه و مصر و یسعیان و بنو بها و الدین بنو فحار
 و بنو سخی از نسل حسن اند اما احمد شعالی و بنو الجده از عقبا نید و صاحب السجاده و حمزه الداعی ابو العشایر هم از

اولاد وی اند محمد علی عرفی اولاد او بغایت بسیارند و متفرق در بلاد اولاد یکی محدث و بنو ثوابه و بنو الخضر از
نسل سی روی که بنده او پسر محمد عرفی بوده اما اسمعیل کنیتش ابو محمد تقی است اعرج اکبر اولاد امام جعفر بوده و او را
دوست میداشته و در زمان حیات پدر وفات فرمود و تابوت او را مردمان از عریض تا مدینه بدوش آوردند و عقب
اسمعیل از دو پسر محمد و علی است و عقب محمد از اسمعیل ثانی است و جعفر شاعر بنو البغیض از اولاد جعفر شاعرند و عقب
جعفر در مغرب بوده اند و ائمه مصر که مستولی شدند و حکومت کردند از نسل جعفر بن محمد اسمعیل بنو البکر از در حلقه از اولاد
صنوجیه اند و حسن صنوجیه از نسل اسمعیل ثانی است و بنو التمام نیز در سوار از نسل وی اند اما علی بن اسمعیل اولاد او در دمشق و عراق
عرب بسیارند **فصل چهارم** در عقب امام موسی کاظم وی امام هفتم است کنیتش ابو ابراهیم است و سبب علم و فرو خود
تختم او را کاظم لقب دادند و لادش در آبوا بود میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۸۰ هجری در حبس با و ن شید
شبه شد روز جمعه پنجم ربیع الثانی هجری و روضه مقدسه وی در بغداد است عابدترین این زمان که تیرین ایشان بود و فضایل
و کرامات وی بسیار است و آنحضرت را شصت زنند بوده سی هفت دختر و بیست سه پسر فرزندان وی بعضی اعتقاد
و بعضی اختلاف است آنچه حالا ائمه نسبت بر آنند آنست که او را از سیزده پسر عقب بوده اولاد چهارتن از بنای وی بسیارند
از آن چهارتن متوسط و اعتقاد پنج تن کمترند و چون بیان این جماعت بزیادت تفضیلی محتاج است هر یک از اعیان کاتب
در وی ادا کنیم **وصل** و آن پنج تن که اولاد ایشان قلیل اند عباس است و بارون اسحق و اسمعیل و حسن اما یک پسر
داشته جعفر نام و حالا حقیقت عقب او معلوم نیست گفته اند جعفر بن حسن اسیر بوده و اولاد علی عزیزی از نسل و بنو امایل
بن موسی ابروی بوده موسی نام و عقب او از پسر جعفر است بنو ابی الحساف و بنو الوراق از نسل و بنو اما اسحق بن موسی
امیر گفتندی عقب او از سه پسر است عباس اسحق موسی و پسر و بنو المومل از فرزندان وی اند و محمد و اولاد او
بودند در بلخ و طخارستان حسن بن اسحق ابو جعفر صورانی از اولاد اوست و بنو الوارث از نسل صورانی اند اما بارون بن
گویند از عقب غانده و ابن طایب آفریده که عقب او از احمد بن هارون است امیر کاظم بن از نسل او است عباس بن موسی اولاد
او در غایت قلت اند و عقب او از قاسم بن عباس بوده **وصل** و هم امام موسی بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
و حمزه اما حمزه را ابو القاسم گفتندی در بلاد و عقب او بسیارند و عقب او از قاسم حمزه است حمزه بن حمزه را عقب است بلخ
و بعضی در بلاد خراسان قاسم بن حمزه را اولاد است و جعفر که مدوح شیخ همدانی است با ملوک آل سامان مخالفت و زریه

از فرزندان است و احمد مجدور از نسل قاسم است و عبد الله را عقب از سید محمد بانی قاسم و جعفر محمد بانی و یامی نیز گویند عقب
 و از ابراهیم است ابراهیم از ابو جعفر و احمد شعرانی اکثر اولاد ابو جعفر و حجازی و ابوالغازی که در شیراز با بعضی الدوله بوده از نسل
 جعفر است و احمد شعرانی را نیز عقب است اما قاسم بن عبد الله را نیز اعتاب ده و عمیده الشرف از نسل وی است عبد الله بن موسی
 عقب از محمد است موسی بن علی بن حسن بن احمد از نسل محمد عبد الله است جعفر اسود از اولاد موسی بن عبد الله و بنو ناصر از نسل
 و بنو زید النار و قتی بر صبره مستولی شد خانهای بنی عباس اینست و خلستانهای ایشان از آن نزد و بدین سبب در
 زید النار گفتند آخر او را گرفته ببردند و بنو مامون شربت شهادت چشید و او را از چهار عقب بود حسن اولاد وی
 قیوان مغرب و حسین محدث را نیز عقب است به قزوین جعفر ابراهیم بنو صحنه المکارم از نسل موسی بن عبد الله
 و الله اعلم و حاصل سیم مکران از اولاد امام موسی کاظم چهار نام علی رضا و ابراهیم مرصا و محمد عابد و جعفر اما جعفر را حواله
 گویند و اولاد او را حواریون و شجر یون نیز خوانند و جعفر را عقب از موسی حسن است موسی را عقب از حسن بن حسین
 محمد طایفه است طایفه را عددی قوی و انتشاری بوده و فارسان عرب ده با قوت و شوکت حجاز و عراق عرب و عابد
 عقب از ابراهیم مجاب است ابراهیم را از سید عقب ده محمد حابری و احمد بقصرین و سید علی سیرجان کرمانند و بنو احمد ال
 الی الغازی و بنو ابی مزین الی الی طرث از نسل احمد بن محمد حابری اند و بنو الضری الی الی طرث از نسل حسن بن محمد اند و
 احمد و علی منقرض اند اما ابراهیم اصغر که ملقب است بمقتضی عقب و از دو پسر است موسی ابوسعید و جعفر اما موسی در از نسل
 عقب است چهار مقل و چهار مکران مقلون عبد الله است و اولاد او در صبره و الله اند و عیسی اولاد او بفارس و علی اعتاب
 او در دینور و شیرازند ابو علی صبیح است ابو الفضل از بنی سنانند جعفر در ترند فرزندان دارد اما مکران یکی محمد اعرج است
 از موسی ابرش است و سید و ابراهیم سید عقب ده ابو طالب محمد اولاد او بصره اند و ابو احمد حسین بن سید ابرش نقیب
 بغداد بود و او را در پسر بوده محمد رضی و علی مرتضی علم الهدی و مراتب ایشان در علوم بغایت رفیع بوده و در بعضی
 هست در کتابخانه علم الهدی هشتاد و چهار مجلد کتاب ده و ابو عبد الله احمد بن موسی ابرش اولاد بسیارند ابو البرکات
 سلمه و نجم الشرف ابو المظفر سید عبد بنی الموسی از بنی بیت اند و احمد که عقب از حسین و موسی است و ابراهیم علی
 ال رافع از نسل علی اند و بنی اندر ق از نسل ابراهیم اند و ابن طلحه از اولاد حسین و موسی است و سیدی احمد رافع از نسل حسین
 حسین سیم ابراهیم عسکری بنو الممتع از اعتاب نیند و بنو الحسن بن محمد غزوی هم از بنی سنانند و بعضی اولاد ابراهیم در ابرق